

اصلاح طلبی: بازنشاندگی

در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری گروه کثیری از شرکت کنندگان به کاندیدایی رأی دادند که به عنوان نماینده منتقد از وضع فکری و سیاسی غالب بر کشور شناخته شده بود، و بدین ترتیب، رأی دهندگان از این طریق، از جمله تمایل خویش را به تغییر قواعد و قوانین حاکم بر بازی سیاسی در کشور به نمایش گذاشتند. مسلماً تجارب دو دهه فعالیت سیاسی بر زمینه انقلابی، تغییرات جامعه شناختی کشور، بلوغ نیروهای سیاسی، توسعه عمومی فرهنگ سیاسی و مهم تر از همه، گفتار و برنامه کاندیدایی که در این انتخابات پیروز شد، در گزینش دوم خرداد دخیل بودند. هر چند تحقیق در زمینه تجارب سیاسی پیشین و همچنین تغییرات اجتماعی ای که زمینه ساز این رویکرد بودند، برای فهم این واقعه از اهمیت اساسی برخوردار هستند، اما حاصل این انتخابات که همانا مطرح شدن قدر آزمونی جدید است در جامعه که در این جا آزمون اصلاح طلبی می نامیم، از شأن ویژه ای برخوردار است که می باید برای یافتن پاسخ به پرسشی اساسی مورد توجه قرار گیرد. پرسشی که با انتخابات دوم خرداد بناگاه رودرروی جامعه قرار گرفت. پرسش تداوم، گسترش و به ثمر نشستن اصلاح طلبی در ایران است. مقاله حاضر تلاشی است برای مطرح کردن ساز و کارهای لازم تا پاسخی مثبت برای پرسش فوق دست آید.

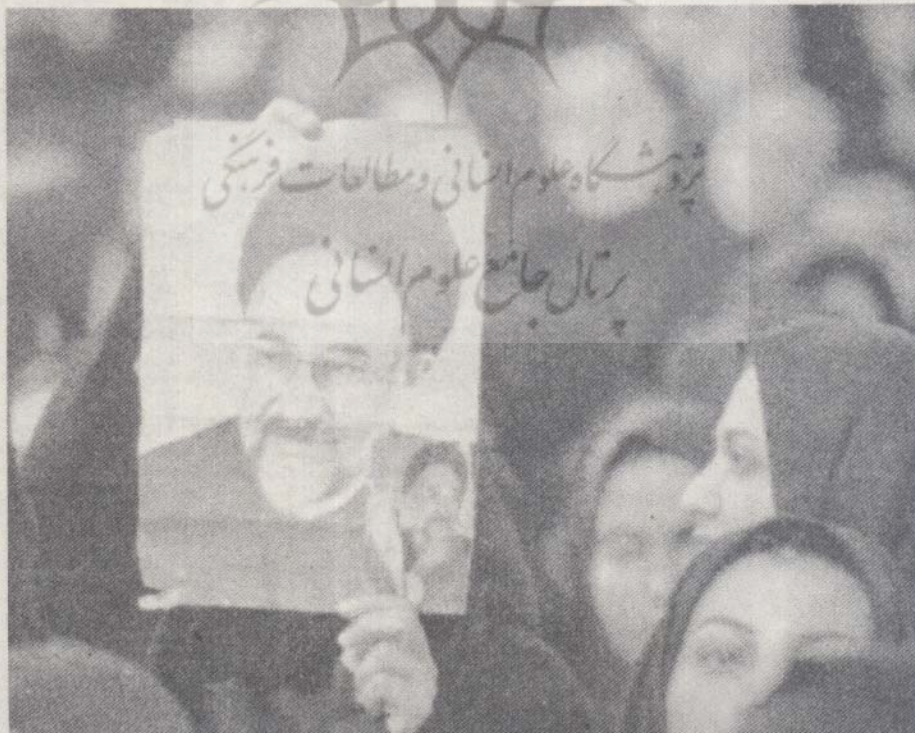
پیش از برگزاری هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، شواهد بسیاری نشان می داد که

فضای سیاسی ایران و عملکردها و نیروهای فرادست آن، دیگر چندان پاسخگوی نیازهای اجتماعی و سیاسی کشور نیستند. در پنجمین دوره انتخابات مجلس، بسیاری از چهره های شناخته شده جناح های مختلف مجاز به فعالیت سیاسی از ورود به مجلس بازماندند. این پدیده و نیز تعداد قلیل آرای کسانی که به مجلس راه یافتند، خود حاکی از آن بود که صحنه سیاسی کشور نیاز به ساماندهی جدیدی دارد. در عین حال، داده های حقیقی و حقوقی ناظر بر مشارکت سیاسی افراد و تشکلات عمدتاً در تقویت این تفکر ایفای نقش می کرد که نه فقط امکان فراهم آمدن شرایط سیاسی برای این ساماندهی جدید از طریق گسترش فضای سیاسی و ادغام نیروهای جدیدی که بتوانند بر وسعت مشارکت بیفزایند، وجود ندارد، بلکه هر روز نیز دایره عناصر و نیروهای سیاسی مجاز به دخالت مستقیم و غیر مستقیم در امور همگانی جامعه تنگ تر می شد. نظارت استصوابی بر گزینش نمایندگان مجلس، اضافه کردن شروط التزامی متعدد برای پذیرش کاندیداتوری افراد، تعیین شروط مختلف و دخالت دادن سلیق در واگذاری مسئولیت های مدنی و دست آخر گسترش روزافزون امر گزینش در تمامی سطوح، همه و همه نشان از آن داشت که کشور نخواهد توانست ابزارهایی را که برای تغییر ساماندهی سیاسی خود، سخت بدان نیازمند است، در اختیار جامعه بگذارد. رفتار و اندیشه غالب بر آن بخش از نیروهای سیاسی نیز که خود تا حدی - از آغاز انتخابات دومین مجلس خبرگان و چهارمین انتخابات مجلس - شاهد محدود شدن فعالیت ها و امکانات مشارکت شان بودند چندان امیدوار کننده نمی نمود. تقسیم بندی نیروهای اجتماعی و سیاسی جامعه به «خودی» و «غیر خودی»، غفلت در تدوین برنامه سیاسی روشن، عدم توانایی در ارائه تفاسیر جهانشمول از آزادی ها و حقوق فردی و جمعی در جامعه، نگرانی از شناسایی شدن با عناصر و جریان های کشورمدار و غیر ایدئولوژیک و ... از جمله مسائل حل نشده ای بودند که توان این بخش از نیروهای سیاسی را برای تدارک گسترش زمینه فعالیت اجتماعی و سیاسی به شدت می کاست.

بدین ترتیب در آستانه هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری وضعیت سیاسی کشور در جهت تبدیل شدن به صحنه زودرویی دو برنامه سیاسی کاملاً متضاد سیر می کرد. صحنه ای که در یک سوی آن نیروهایی قرار داشتند که هر چه تنگ تر کردن حلقه افراد و نیروهای مجاز به فعالیت سیاسی و برچیدن تمامی ظواهر جمهوریت را در صدر برنامه های خود قرار داده بودند، و در سوی دیگر، افراد و عناصری که گشایش فضای سیاسی را در بر چیده شدن کل این وضعیت می دیدند. و در میان این دو قطب متناقض خیل عظیم و رو به رشدی از عناصر سیاسی جامعه قرار داشت که نه می خواستند به هیچ یک از این دو برنامه سیاسی تن دهند و نه می توانستند چشم انداز دیگری را ترسیم کنند. به این اعتبار، انتخابات دوم خرداد در واقع بیش از هر چیز آزمونی بود که در آن بخش وسیعی از جامعه امکان تغییرات اساسی در حوزه سیاسی را مشاهده کرد. این انتخابات، به معنای مطرح شدن برنامه ای در فضای سیاسی کشور است که علیرغم وجود نیروهایی قدرتمند که از آغاز انتخابات در برابر تغییرات ایستادگی کردند،

دستیابی به سامان سیاسی جدیدی که با خواسته های اقشار وسیعی از جامعه خوانا باشد را، اولاً ممکن می داند و ثانیاً زیر و رو شدن کامل وضعیت را نه فقط شرط لازم برای این اصلاحات به شمار نمی آورد، بلکه به صورتی جدی از آن نیز پرهیز می کند. یعنی ما شاهد مطرح شدن تفکری هستیم در جامعه که تغییرات لازم و حیاتی در کشور را از طریق اصلاحات نه فقط ممکن که مطلوب نیز می داند. از این رو، موفقیت این تفکر به معنای موفقیت جریان اصلاح طلبی و شکست آن نیز به معنای حذف یک چنین جریانی در درون کشور خواهد بود.

پیشینه ضعیف اصلاح طلبی در فرهنگ سیاسی کشور و همچنین کمبود الگوهای جهانی در این زمینه، مسئولیت نبروهایی را که امروز به اهمیت موفقیت روند اصلاح طلبی پی برده اند، سنگین تر می سازد. در عین حال کمبود آزمون های موفق در زمینه به ثمر نشستن روندهای اصلاح طلبانه هیچ گاه نه مانع از این می شود که افراد و نیروهای سیاسی مسئول از آن پرهیز کنند و نه می تواند از اهمیت معدود تجارب موفق در این زمینه بکاهد. کمبود این آزمون ها و همچنین ضعف نظری در این زمینه در واقع فقط این مسئله را اثبات می کند که هر جامعه و کشوری باید بتواند برپایه معدود قواعد جهانشمولی که در این زمینه وجود دارد، خود راه خویش را ترسیم کند. به عبارت دیگر، ضعف نظری در زمینه اصلاح طلبی به معنای تأکید بیشتر بر نقش افراد و تشکلات سیاسی است در پیدا کردن راه حل ها و راهکارهای مناسب و متناسب با اوضاع کشور.



اصلاح طلبی به منزله 'یک برنامه' سیاسی

این که در فرهنگ سیاسی اصلاح طلبی تقریباً فقط به عنوان تالی انقلابی گری مطرح بوده از جمله باعث شده است که اصلاح طلبی نه به عنوان یک شیوه عمل سیاسی قائم به ذات، بلکه به عنوان آنچه «انقلابی گری نیست» مطرح شود. آنان که انقلاب را تغییرات شتابان یک ساختار سیاسی به شمار می آورند، بوجه کُند تغییرات به عنوان ویژگی اصلاح طلبی تأکید دارند. کسانی که قهر را لازمه یک حرکت انقلابی می دانند، بر لزوم پرهیز از آن در هر حرکتی که بخواهد به عنوان حرکتی صلاح طلبانه به شمار آید، اصرار می کنند و دست آخر کسانی که مهم ترین وجه انقلاب را گسست مطلق از نظم موجود می دانند و بر وجه «آغاز کنندگی» یک انقلاب تأکید دارند، تداوم را مهم ترین ویژگی تغییرات اصلاح طلبانه به حساب می آورند.

هر چند در همه گفته های فوق وجهی از حقیقت، آن هم حقیقتی برخاسته از شمار نسبتاً معدودی از تجارب جوامع بشری وجود دارد، اما از آنجا که همه این تعاریف نهایتاً می تواند به شناختن آنچه «انقلاب» نامیده می شود و یا «اصلاحات» به شمار می آید بینجامد، وجه دیگری از مسئله را که همانا تبیین سیاست های اصلاح طلبانه است از نظر دور می دارد. آنگاه که به اصلاح طلبی به منزله یک برنامه سیاسی بنگریم، دیگر مسئله فقط بر سر درک تفاوت های یک چنین سیاست هایی با سیاست های انقلابی نخواهد بود، بلکه همانند هر برنامه ریزی سیاسی دیگری، مسئله به عناصر، ابزارها، اهداف و اولویت هایی بر می گردد که می توانند سیاستی را پیش ببرند. به این اعتبار درست به همان صورت که مهم ترین وظیفه جمعی که پیشبرد سیاستی انقلابی را در شناسایی عناصر انقلابی، ابزارهای انقلابی و اهداف و اولویت های انقلابی می بیند، به همان صورت نیز گروهی که مایل به پیش بردن سیاستی اصلاح طلبانه است، می بایست شناسایی و فعال کردن عناصر، ابزارها و... اصلاح طلبانه را در دستور کار خویش قرار دهد. به این معنا هر چند برخی از تحركات سیاسی و اجتماعی فقط در یکی از این دو سیاست ها می تواند معنا داشته باشد - به عنوان مثال تحركات خشونت بار عمدتاً با سیاست های انقلابی سازگارند و نه با سیاستی اصلاح طلبانه - اما بسیاری نوع و شیوه مبارزاتی که بسته به آن که چگونه با مجموعه اهداف و برنامه ها پیوند می خورند، می توانند جزئی از یک سیاست اصلاح طلبانه یا انقلابی باشند. هم فراخواندن مردم به شرکت در یک راهپیمایی می تواند به خوبی جزئی از یک برنامه اصلاح طلبانه باشد و هم بردن طرحی به مجلس می تواند با هدف افشاگری و بسیج نیروهای انقلابی صورت گیرد. حتی شعار بازگشت به قانون اساسی - یعنی شعار محوری محمد خاتمی - نیز نمی تواند به خودی خود به عنوان یک برنامه اصلاح طلبانه قلمداد گردد. خواه هدف از طرح این شعار، فعال کردن مجدد اصول مهجور مانده این قانون به شمار بیاید، خواه این بازگشت را برای ارائه تفسیرهایی جدید که می تواند اصلاح این قوانین باشد، در نظر آوریم. مگر بر اساس همین قانون اساسی نبود که در دهه اول انقلاب رادیکال ترین سیاست های انقلابی به پیش برده شد؟ پس مسئله بر سر امکانات قانون اساسی و این که می

توان بر اساس آن بسیاری از خواسته های عمومی را برآورده کرد، نیست. مسئله بر سر در اختیار داشتن قدرتی است که بتواند در جهتی مدارا جویانه تر و آزاداندیشانه تر قانون اساسی را تفسیر کند و راه اصلاحات را گسترده تر و مستحکم تر بسازد.

از این رو، مهم آن است که اصلاح طلبان بتوانند با پیش کشیدن آزمون های بجا، به شناسایی، بسیج و تشکل نیروهای اصلاح طلب جامعه بپردازند. یعنی از سویی به تقویت ابزارهای مردمی و تشکیلاتی ای همت گمارند که پشتیبان برنامه اصلاحات هستند و از سوی دیگر نیروهایی را که در مقابل این اصلاحات ایستاده اند به عقب نشینی وادار کنند. و این کار ممکن نیست، مگر این که نیروهای اصلاح طلب بتوانند آن را به سطح یک برنامه سیاسی ارتقا دهند. اگر اصلاح طلبی در سطح تاکتیک های موضعی، یعنی تقریباً وضعیت امروزی اش باقی بماند، امکان تمیز نیروهای سیاسی و در نتیجه بسیج موافقان اصلاحات و تضعیف مخالفان آن ممکن نخواهد بود. اگر نیک بنگریم می توانیم ببینیم که امروز دو گروه ظاهراً متضاد - یکی بیشتر عملاً و یکی بیشتر از جنبه نظری - در مقابل اصلاحات سیاسی جامعه مقاومت می کنند و به این معنا همسویی شان آشکار است. اولی گروهی است که اصلاحات را از دست رفتن یک به یک مواضعی می داند که به باور خودش در مبارزه ای مقدس بدست آورده است و دیگری گروهی که بر اصلاح ناپذیری ساختار سیاسی کشور اصرار دارد تا برنامه سرنگونی آن را به جامعه بقبولاند. مسلم است که همسویی این دو گروه نه به واسطه عناصر تشکیل دهنده شان قابل درک است - چرا که از افرادی کاملاً متفاوت و با ارزش هایی بعضاً متضاد تشکیل شده اند - و نه از طریق تاریخچه ارتباط شان با انقلاب ۱۳۵۷ - چرا که انقلاب یکی را به قدرت رساند و دیگری را از قدرت دور ساخت.



تها در صورتی که اصلاح طلبان بتوانند اهداف خود را در شکل برنامه ای سیاسی تدوین کرده و سایر گروه ها را نیز وادار به این کار کنند، آشکار خواهد شد این دو گروه متضاد که پیش از دوم خرداد در جهت گرفتار ساختن فضای سیاسی کشور در چنبره دیالکتیکی منحوس حرکت می کردند، بر یک در واحد می کوبند. در واقع اگر اصلاح طلبان نتوانند اهداف اصلاحی خود را به سطح یک برنامه سیاسی ارتقا دهند، حتی مُحق نیز نخواهند بود که از همسویی سیاسی و اتحادی طبیعی که میان مخالفان داخلی اصلاح طلبی و طرفداران نظریه اصلاح ناپذیری که عمدتاً در خارج از کشور هستند، انتقاد کنند. وظیفه روشن کردن این همسویی سیاسی به عهده اصلاح طلبان است. بر همین سیاق، اگر اصلاح طلبان نتوانند اهداف اصلاحی خود را در چارچوب یک برنامه سیاسی که در آن چارچوب این اهداف با نیازهای روزمره مردم، اعم از سیاسی و اقتصادی و اجتماعی روشن گردد، مسلماً در بسیج نیروهای اصلاح طلب جامعه ناموفق خواهند بود.

تدوین برنامه سیاسی

تدوین یک برنامه سیاسی، خود مرحله ای است از پیکار سیاسی و به همین دلیل نیز برنامه سیاسی اصلاح طلبی باید به صورت شفاف، صریح و با مشارکت هر چه گسترده تر تمامی عناصر سیاسی تدوین گردد. آن برنامه ای که به توسط معدودی کارشناس و یا اعضای مؤثر حزبی جدید التاسیس به روی کاغذ آورده شده و همچون نسخه پزشک به جامعه ارائه شود، حتی اگر از عیب و نقص نیز عاری باشد، تازه باید در جستجوی پیوندهای اجتماعی و سیاسی ای برآید که پشتیبانی های لازم را برای عملی شدنش به آن اعطا می کنند. روند تدوین برنامه می باید به عنوان بخشی از آنچه هدف اصلی هر برنامه سیاسی است یعنی متشکل کردن هواداران آن در نظر گرفته شود. یعنی برنامه سیاسی باید از درون گفت و گوهایی عمومی که روشن می کند جامعه تا چه اندازه متقاضی و آماده پذیرش این برنامه و عناصری است که پیشبرد آن را هدف فعالیت سیاسی خود قرار داده اند، شکل گیرد. مسلم است که در یک چنین گفت و گوهایی هیچ یک از گفتارهای سیاسی موجود را نباید از پیش حذف کرد، حتی در گفتار مخالفان سرسخت اصلاحات نیز می توان ادله ای یافت که ارزش بررسی دارند؛ خواه این اهمیت از جنبه نظری باشد و خواه فقط به دلیل آن که گفتار مورد قبول قشری از اقشار اجتماعی است. در عین حال، در همین گفت و گوهاست که پیوند عناصر انتزاعی تر یک برنامه سیاسی با نیازهای روزمره مردم روشن خواهد شد. امروز نیروهای اصلاح طلب به درستی بر اولویت اصلاحات سیاسی بر اصلاحات اقتصادی تأکید دارند. اما همه به خوبی می دانند که در شرایط اقتصادی شکننده امروز، اولویت های سیاسی می توانند قابلیت های بسیج کنندگی خویش را به آسانی از دست بدهند. روشن شدن ارتباط الویتی که به مسائل سیاسی داده می شود با بهبود وضعیت اقتصادی، یا به عبارت دیگر تدقیق پیوندهایی که می بایست میان بندهای مختلف برنامه سیاسی اصلاح طلبانه وجود داشته باشد، یکی دیگر از نتایج انتخاب شیوه گفت و

گوی عمومی برای تدوین برنامه سیاسی است .

در عین حال اگر تدوین یک برنامه سیاسی ، خود مرحله ای است از پیکار سیاسی ، این را نیز نباید فراموش کرد که هر آزمون سیاسی که پیش کشیده می شود هم به نوبه خود حرکتی است در جهت تدوین یک برنامه سیاسی . به این اعتبار ، اصلاح طلبان می بایست اولاً تقویمی از اصلاحاتی را که مد نظر دارند به جامعه ارائه دهند و ثانیاً از تمامی ابزارهای قانونی که در اختیار دارند برای اثبات اراده شان در عملی کردن این اصلاحات بهره بگیرند . امروز انبوهی از مباحث مختلف در جامعه وجود دارد که همگی نیازمند بازبینی و نهایتاً اصلاح هستند . از نظرات استصوابی تا قوانین دادگاه های عام ، از قانون مطبوعات تا وضعیت دادگاه های ویژه ، از قوانین مربوط به محدودیت های سرمایه گذاری تا وضعیت حاکم بر بنیادها ، از نظام حاکم بر بهره بانکی تا ثبت نام شرکت ها در بورس ، و ده ها و صدها مورد دیگر که همه فصول کتابی قطور هستند به نام اصلاحات . مسلماً نه دولت برآمده از دوم خرداد توان آن را دارد که به تمامی این مسائل رسیدگی کند و نه کسانی که با رأی خود این دولت را بر سر کار آوردند . اما هم دولت می تواند و هم رأی دهندگان انتظار دارند که دولت بتواند دستکم تمایل خویش را به این رسیدگی و نیز چشم اندازش را در این زمینه بازگو کند . این که دولت همه ابزارهای رسیدگی به این مسائل - واز آن جمله اکثریت لازم در مجلس- را در اختیار ندارد ، به هیچ وجه مانع از آن نیست که چه به واسطه گفتار و چه از طریق بردن لوایح قانونی به مجلس ، اراده خویش را در حل و فصل آنها به نمایش نگذارد . اینکه که قرار است موفقیت طرفداران دولت در ششمین انتخابات مجلس ، یکی از مهم ترین ابزارهایی را که اصلاح طلبان برای پیشبرد اهداف خود نیاز دارند ، در اختیارشان بگذارد ، کدام برنامه انتخاباتی را بهتر از اعلام این خواسته ها می توان یافت ؟ گیریم که دولت دون شأن خود می داند که لوایحی را به مجلس ارائه دهد که با موافقت اکثریت همراه نباشد ، آیا احزابی که امروز پشتیبان دولت هستند نیز نمی توانند نمایندگان همسویشان را به پیشنهاد طرح هایی در این زمینه ترغیب کنند ؟ اینکه در این یا آن نشریه ، بحث هایی در این زمینه مطرح شوند و در میان ده ها و صدها مقاله دیگر از میان برود ، علاوه بر این که بار دیگر اثبات می کند که مطبوعات نمی توانند نقش احزاب سیاسی را ایفا کنند ، این مسئله را نیز آشکار می سازد که احزاب سیاسی ای که امروز در مقام پشتیبان دولت مطرح هستند ، خارج از دوره های انتخاباتی از تحرك و قابلیت لازم برخوردار نمی باشند و یا جز معرفی کاندیدا برای این یا آن انتخابات نقشی برای خود قائل نیستند .

ابزارهای عملی پیشبرد برنامه 'اصلاحات

اصلاح طلبی نیز همانند هر برنامه سیاسی دیگری نیاز به اقتدار سیاسی و اجتماعی برای عملی شدن دارد . اهرم های اعمال قدرت ، ادوات قانونگذاری و پایگاه های مردمی ، سه ابزاری هستند که اصلاح طلبان می توانند با تکیه بر آنها برنامه های خویش را به پیش ببرند . از میان این سه ، ادوات

قانونگذاری مسلماً در اختیار نیروهای اصلاح طلب نیست. اهرم های اعمال قدرت، جز دستگاه دولت که آن نیز در بسیاری از حوزه ها نمی تواند اقتدار خویش را اعمال کند و علاوه بر این به عنوان مسئول اجرایی پاسخگوی تمامی کمبودها نیز باید باشد و نهایتاً مسئول تمامی کاستی ها نیز شناخته می شود، در اختیار اصلاح طلبان نیست. در واقع یگانه ابزاری که اصلاح طلبان می توانند امید بدست آوردن آن را داشته باشند، همان پایگاه مردمی است. واقعیت آن است که انتخابات دوم خرداد تنها چیزی را که اثبات کرد این واقعیت بود که شخص محمد خاتمی از این پایگاه برخوردار است و سایرین، اعم از افراد و تشکلات فقط به یمن شناسایی شدن و نزدیکی با اوست که می توانند -آن هم نه همیشه- از پشتیبانی این پایگاه مردمی برخوردار باشند. انتخابات میان دوره ای در اصفهان، هر چند که لزوماً تجربه ای قابل تعمیم نباشد و نیز سومین انتخابات مجلس خبرگان نشان داد که انتساب به رئیس جمهور همواره نمی تواند کفاف حفظ پایگاه مردمی را بدهد. اینک پرسش اساسی این است که اصلاح طلبان چگونه می توانند از فرصت به دست آمده برای کسب یک چنین پایگاهی برای برنامه های خویش بهره بگیرند. دفاع از رئیس جمهور هر چند اعلام موضعی روشن و قدرشناسانه باشد، به خودی خود ابزار پیشبرد برنامه های وی را در اختیار احزاب و عناصری که قصد این کار را دارند، قرار نخواهد داد؛ بالعکس احزاب و عناصری که قصد دفاع از رئیس جمهور و قدرشناسی از وی را دارند، باید ابزار پیشبرد برنامه های اصلاح طلبانه وی را فراهم آورند.

انتخابات دوم خرداد، شاید خود بهترین الگو برای شکل هایی باشد که این واقعیت را درک کرده اند که بدست آوردن پایگاه مردمی، خواناترین و محتمل ترین راه برای پیشبرد برنامه های اصلاحی ای است که امروز در سطوح سیاسی و اجتماعی نیاز به آنها احساس می شود. پس از اعلام نتایج انتخابات دوم خرداد، گروهی که امروز عمدتاً در زمره مخالفان اصلاحات هستند، این موفقیت را بیشتر در تعداد شرکت کنندگان در انتخابات دیدند و گروهی که امروز بیش و کم در زمره اصلاح طلبان به شمار می آیند، اهمیت نتایج بدست آمده را عمدتاً در تعداد بالای آرای کاندیدای منتخب دانستند. در عین حال در این گروه دوم که به نظر می رسد به حقیقت نزدیک تر باشند، بحث تنها بر سر آن است که به چه میزان می بایست آراسید محمد خاتمی را به حساب انتخاب شخص وی گذاشت و به چه میزان باید آرای بدست آمده را به حساب کسانی گذاشت که تنها هدفشان از انتخاب خاتمی، عقب راندن دیگر کاندیداها بوده است. کمتر کسی در این بین به اظهارات کاندیدای وقت و رئیس جمهور آتی در زمینه برنامه ای که برای پیروزی در انتخابات داشت و این که او خود برای تفوقش بر رقیب، کدام خط سیاسی را پیش کشید، توجه کرد. محمد خاتمی در گفت و گویی با مجمع حزب الله مجلس پیش از انتخابات، در پاسخ به پرسش «نسبت به پیروزی خود چه اندازه امیدوار هستید و در بین چه اقشاری پایگاه خود را می یابید؟»، چنین پاسخ می دهد: «بنده نظرهای گوناگون آنهایی را که به اصول انقلاب ایمان دارند حتی به آنها که به ایران ایمان دارند و حاضر هستند در چارچوب نظام اسلامی زندگی کنند، قبول دارم و هرگز به نفع نظام نمی دانم

که یک حرکت عین نظام و مابقی بیرون نظام باشد. اگر ۱۵٪ از افراد نیز به جهت حمایت از این جانب درون نظام بیایند، بنده خود را پیروز می دانم و امیدوارم که خداوند این حرکت را قبول کند.

اگر ملاک مقایسه را پنجمین انتخابات مجلس شورای اسلامی که نزدیک ترین انتخابات به هفتمین انتخابات ریاست جمهوری بود بگیریم، متوجه خواهیم شد که نه ۱۵٪ بلکه دستکم ۳۰٪ در صد رأی دهندگان به جهت حمایت از حجت الاسلام خاتمی با شرکت در انتخابات دوم خرداد «به درون نظام آمدند» تا کاندیدایی را برگزینند که تفکیک جامعه را به «یک حرکت عین نظام» و مابقی بیرون نظام درست نمی داند.

امری که اگر اصلاح طلبان از درک آن غافلند و بعضاً نیز از پذیرش آن اکراه دارند، جناح مقابل اهمیت آن را به خوبی درک کرده است. شاهد آن نیز همین است که بیشترین حساسیت را در قبال جریان هایی نشان می دهد که درون نظام هستند، اما فضایی را برای آمدن دگر اندیشان به «درون نظام» باز کرده اند. حساسیت بالایی که نسبت به روزنامه های جامعه، توس و راه نو و... نشان داده شد خود بهترین گواه بر این امر بود. طرفه آن که برخی از جریان های نزدیک به رئیس جمهور نیز به علت سابقه فعالیت سیاسی بیشتری که دارند به خوبی به حساسیت جناح مقابل نسبت به سیاستی که هدفش گسترش طیف افراد مجاز به فعالیت سیاسی است پی برده اند، هنوز از تبیین ظرف مناسبی که توان حمل چنین سیاستی را داشته باشد طفره می روند و خود را با تاریخچه اختلافات گروه های سیاسی ای که تفاوت هایشان به برهه دیگری از تاریخ سیاسی ایران، یعنی به دورانی که سیاست غالب همانا بیرون راندن از نظام بود و نه جلب به درون نظام سرگرم می کنند.

عصرما، در اعلامیه ای که به مناسبت ترور پی در پی روشنفکران و افراد سیاسی منتشر کرد، در زمره انگیزه کسانی که به این کارها دست زده اند از جمله نوشت که ضربه زدن به برنامه رئیس جمهور در جلب مخالفان نظام یکی از اهداف این ترورها بوده است (شماره ۱۰۹). حال که مخالفان آقای خاتمی به خوبی دریافته اند که سیاست جلب مخالفان به درون نظام تا این حد مهم است که حاضرند برای آن دست به یک چنین اقدام هایی بزنند، چرا طرفداران ایشان از درک اهمیت یک چنین سیاستی غافل مانده اند؟ آیا نباید اینان هم فعالیت خود را معطوف به تدارک ظرفی کنند که توانایی حمل و پیشبرد یک چنین سیاستی را داشته باشد؟ وقتی در دو ماه مانده به انتخابات شوراهای شهر، صبح امروز می نویسد «گروه ها باید با یکدیگر ائتلاف کنند تا میادای بر اثر اختلاف میان آنان، نیروهای پیروز شوند که دود آن به چشم همه برود» (شماره ۱۶)، منظورش هنوز ائتلاف همان خودی هاست یا آن که ائتلاف را به منزله سیاستی می بیند برای جلب در صدی از مخالفان به «درون نظام» تا شکست انتخابات دوره پنجم مجلس به پیروزی هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری تبدیل شود. اگر هدف آن است که توان بسیج شده در انتخابات دوم خرداد پابر جا بماند و حرکت اصلاح طلبی تحکیم شود، باید در صدد تدارک ظروف مناسب برای آن برآمد.